

Fridrich Nietzsche



فریدریش نیچه

انسان چه گونه آن می شود که هست ؟

آخرین کتاب نیچه که حاصل تأملات و بازنگری اندیشه ها و فشرده همه ی زندگی و آموزه های او است «اکه هومو» (این است انسان) نام دارد. «اکه هومو» تحلیل زندگی نیچه و کوششی در راه خودشناسی و خودیابی و شیوه آن است. در این کتاب نیچه به توصیف و تحلیل شرایطی می پردازد که به پرورش و ساختن یک متفکر و فیلسوف منجر می شود. نیچه خود را با سقرات و افلاتون مقایسه می کند تا بتواند پرسش مرکزی کتاب خود یعنی شکافتن چه گونه گی خلق یک متفکر را توضیح دهد. هدف نیچه از این مقایسه آن است که راه غلبه ی انسان بر خود خویشتر را نشان دهد. او در جست و جوی فرا رویاندن انسان به مرزهایی فراسوی خود و فراسوی ارزش های دینی و سنتی حاکم است.

باید تصریح کرد که در این روی کرد نویسنده هرگز نشانی از تواضع و فروتنی نمی توان دید. او آشکارا خود را «یک فیلسوف بزرگ» می نامد و اصولاً فروتنی را هم چون ارسطو روی کردی نابخردانه و نشانه ی فقدان اعتماد به نفس آدمی می شمرد.

کتاب «این است انسان» شامل ۱۴ فصل است. نیچه در فصول نخست هنگامی که به توصیف موقعیت و منزلت فیلسوف و متفکر می پردازد، مقام فیلسوف را در حد پیامبران بالا می برد. نیچه بدون تواضع خود را در مقام فیلسوف قرار می دهد و در این روی کرد، روشی آشکارا خود مرکز بینانه دارد. او پرسش هایی پیش می کشد که خواننده را در شگفتی فرو می برد: «چرا من چنین هشیارم؟»، «چرا من موفق به خلق چنان آثار مهمی در زندگی شدم؟»، «چرا من اصلاً یک سرنوشت ام؟»، «چرا من فراتر از یک انسان عادی ام؟»، «چرا من یک دینامیت هستم؟»

«اکه هومو» شامل دوبخش است. بخش نخست که به خود شناسی اختصاص دارد و نویسنده سرنوشت خود را با سرنوشت فلسفه پیوند می زند. بخش دوم سیر منطقی و کروئولوژیک زندگی و آثار نویسنده را در بر می گیرد.

از توضیح های نویسنده می توان دریافت که زندگی بسیار سختی را پشت سر گذاشته و اخلاق سخت گیرانه ی دینی را با همه ی وجودش حس کرده، اما هیچ گاه تسلیم آن نشده و میل چیره گی بر آن همواره در درونش شعله ور بوده است. اما پرسش مرکزی او حول محور گزینش راهی است که او را به چنان انسانی تبدیل کرده است که هست. به عبارت دیگر «اکه هومو» سرنوشت خود او هم چون فیلسوف و متفکر است.

نیچه تأکید می کند که راه تبدیل او به انسانی فراتر از یک انسان عادی اخلاق گزاه گذر از مسیر دشوار طغیان علیه متافیزیک بوده است. زیرا انسان اگر خود

را هم چون «سایه ی خدا» بنگرد، هرگز قادر به کاربرد نیروی عقل خود و ایجاد پلی به سوی خود برای فراتر رفتن از خود و گزینش زندگی آزادتر و تازه تر نیست.

نیچه «اکه هومو» را در ۴۵ ساله گی که به گفته ی او «پربارترین دوران زندگی و فصل پخته گی و کشت محصول زندگی است» به رشته ی تحریر درآورده است. می نویسد: «این ماه اکتبر همان ماه تولد من است که نماد پاییز زیبا و فصل درو و برداشت میوه زندگی است.»

نیچه کتاب «این انسان است» را به «خود» به عنوان «هدیه ی زندگی» تقدیم می کند. اما این دوران پخته گی نویسنده در حقیقت فصل نگاه دوباره به زندگی و تفسیر آن نیز هست. تنها در پرتو چنین بازبینی و نقد زندگی پشت سر است که می توان به آینده نگریست و به پرسش چه گونه انسان شدن انسان چنان که هست پاسخ داد. نیچه تأکید می کند که به همین دلیل ناگزیر است که زندگی اش را دوباره داوری کند و تکلیف خود را با خود روشن کند. لذا باید به یک خانه تکانی و بریدن ناف زندگی خود دست زند و آن چه که باید به دور بریزد از آن چه که باید حفظ شود، جدا کند. زیرا تنها از این راه است که انسان می تواند به زندگی خود ارزش دهد و خود را جاودانه کند. در این بازبینی باید با گذشته برخوردی فعال کرد و حساب خود را با گذشته روشن کرد. در این کار باید روشن کرد که چه چیزی ارزش حفظ شدن و تقویت را دار است و چه چیزی باید ترک شود. در این باز بینی گذشته نیچه بر چند موضوع انگشت می گذارد.

نخست این که مروری بر زندگی خود و نیز دیگر فیلسوفان روشن می کند که چیزی به نام حقیقت مطلق وجود ندارد. آن چه که وجود داشته از یک سو متافیزیک، برداشت ها و تاویل های گوناگون از مسایل و ظواهر بوده است و از سوی دیگر «دانش شاد» و «زندگی بخش» که در «نفس آزاد انسانی» نهفته است. نیچه تأکید می کند که وی برخلاف سقرات که همه ی زندگی را «تبدیل مرگ» دانسته، او زندگی را سرشار از نشاط و عشق به سرنوشت می داند لذا فلسفه و فعالیت فلسفی عین «نفس کشیدن در هوای تازه» است. در تشریح پروژه فلسفی خود، نیچه تأکید می کند که جوهر آن عبارت بوده است از: «تبدیل انسان مخلوق به انسان آفریدگار». اما برای این کار لازم است که همه ی ارزش هایی را که خوب و بد و نیک و شر و مثبت و منفی را آفریده اند زیر سؤال برد.

نیچه با انتقاد تند از کانت می گوید او قصد داشت که از طریق عقل و معرفت به ایده خرد ناب دست یابد، اما همین روی کرد را باید زیر سوال برد. زیرا بدون افشا و انتقاد از نیروها و ارزش های که معیارهای کاذب ما را آفریده اند و به دشمن زندگی انسان تبدیل شده اند، نمی توان راه جدیدی را یافت.

نیچه در پاسخ به این پرسش که کدام معیارها، شاخص چنین ارزش گذاری هایی اند، از عقل عملی یا عقل ناب سخن می گوید. اما در گام بعد نشان می دهد که این عقل عملی یا عقل ناب نیز چیزی جز ارزش های چهار گانه ای نیست که در چهار مفهوم بنیادی: «حقیقت»، «اخلاق»، «دانش»، «باور»، جلوه گر می شود. نیچه تأکید می کند که برای دست یابی به منبع واقعی حیات و وظیفه ی فلسفه نه بررسی ایده حقیقت بل که درست زیر و رو کردن همین مفاهیم چهارگانه است. بنابراین از دید نیچه بسیار لازم است همه ی آنچه که «حقیقت»، «اخلاق»، «دانش»، «باور» تلقی می شود، مورد بازبینی قرار گیرد و دست کم صحت و سقم آن ها با تردید و انتقاد نگریسته شود.

نیچه با انتقاد تند از کانت می گوید او قصد داشت که از طریق عقل و معرفت به ایده خرد ناب دست یابد، اما همین روی کرد را باید زیر سوال برد. زیرا بدون افشا و انتقاد از نیروها و ارزش های که معیارهای کاذب ما را آفریده اند و به دشمن زندگی انسان تبدیل شده اند، نمی توان راه رهایی را یافت، نیچه منظور خود را از زیر سوال بردن این ارزش ها را به طور فشرده چنین خلاصه می کند که: «آن باش که هستی». ارزش های چهار گانه ی فوق به جای آن که کمکی به خلاق کردن انسان کنند، در عمل مانع دیدن و کشف خود انسان شده اند. انسان به دلیل ترس از خدا و یا در نظر گرفتن خیر و شر قبل از هر چیز خود را می فریبد و راه کشف و خودیابی را بر خود مسدود می کند.

نیچه آن گاه تحلیل از گذشته را به نگاه به آینده پیوند می زند و می گوید مهم ترین هدف انسان غلبه بر خود و ساختن پلی به سوی خود باید باشد تا بتواند نواقص خود را بازباید و شناخت درستی از خود کسب کند. در این کوشش نیچه راه و روی کرد خود را پیش می کشد و می گوید می خواهد صادقانه همه چیز را روی میز بگذارد. می گوید: «علیرغم بیماری های مختلف، خود را کاملاً سالم می دانم. صرف نظر از این که اندام و ارگان های من چه واکنشی نشان دهند، من سالم هستم. این معادله ی شگرفی است، اما چنین است.» در توضیح این معادله ی شگفت انگیز می گوید: «هویت انسان همواره دوگانه است. چیزی به نام حقیقت مطلق وجود ندارد. هویت انسان چیزی میان مرگ و زندگی است. انسان هم زمان هم مرگ است و هم زندگی. زندگی ارثیه ای است دوگانه که در جایی میان تباهی و نیکی قرار دارد.» نیچه تجربه ی خود از زندگی را باز می کند و توضیح می دهد پدرش هنگامی که ۲۶ ساله بود و او تنها چهار سال داشت، با زندگی وداع کرد اما در این تباهی و انحطاط او توانست با کمک مادر خود که نماد عشق به زندگی بود، نیروی نشاط و شادی بخش زندگی را کشف کند و بر تباهی چیره گردد.

نیچه تأکید می کند که علیرغم بیماری های گوناگون هرگز خود را قربانی نیروهایی تباہ کننده زندگی نمی داند. می گوید تباهی را از پدرش به ارث برده



بود، اما توانست از راه شناخت خود بر خود غلبه کند و علیرغم دردهای گوناگون به زندگی بازگردد. می گوید: «در تاریخ ترین روزهای زندگی نیز در جایی روشنایی وجود دارد که باید آن را کشف کرد تا بتوان نیروی زندگی را باز یافت اما کشف نیروی زندگی تنها با نیروهای درونی انسان ممکن است. باید توانایی دگرگونی که از تباهی به زندگی را در خود کشف کرد و از انحطاط به حیات گذر کرد.» نیچه می گوید: «تنها با زیر سوال بردن ارزش های کاذب توانسته است بر بیماری که دشمن درونی او بوده است، چیره گردد.» نیچه می نویسد: «برای آن کس که از درون دلان تنگ بیماری گذشته است، زندگی زیبایی و نشاط دیگری دارد. درد و زندگی در ستیز با یک دیگر نیستند، فراسوی آن ها را باید دید.»

اندیشه انتقادی دوران مدرن

در حقیقت می توان گفت که عبارت فوق، جوهر فلسفه ی نیچه را تشکیل می دهد. این دریافت بدان معنی است که انسان همواره در حال دگرگونی است و هویت یگانه ای ندارد. لذا حقیقت یگانه ای نیز وجود ندارد، اما هنر واقعی یعنی «تحمل حقیقت». به این ترتیب اهمیت اساسی روی کرد انتقادی نیچه در تابو شکنی و نقد ارزش های حاکم است که هموارکننده راه انسان مدرن به شمار می آید. این نگرش نیچه یکی از ستون های مستحکم و سنتی فلسفه و تفکر غرب را که مبتنی بر دین، مسیحیت و نگاه به جامعه و انسان است، اساس «اخلاق دینی» و «ابالاه» و «پایین» و «مافوق» و «مادون» شمردن

باید تصریح کرد که در این روی کرد نویسنده هرگز نشانی از تواضع و فروتنی نمی توان دید. او آشکارا خود را «یک فیلسوف بزرگ» می نامد و اصولاً فروتنی را هم چون ارستو روی کردی نابخردانه و نشانه ی فقدان اعتماد به نفس آدمی می شمرد.



جای گاه ارزش ها بود، مورد چالش جدی قرار داد. نیچه نشان داد که چنین ارزش هایی جاودانی وجود ندارند. نظریه ی نیچه نه تنها تضاد اندیشی در فلسفه و اخلاق و سیاست را به طور رادیکال رد کرد بلکه در عمل نگاه مثبتی به چالش های واقعی زندگی ایجاد کرد و نشان داد که انسان می تواند حتی از تباه ترین و بدترین موقعیت ها نیز بهره برداری مثبت کند. به عبارت دیگر راه خلاصی واقعی نه در ثنویت و اجبار به انتخاب میان فریسیان و عیسا و یا بهشت و جهنم و یا جنگ و صلح بلکه در فراسوی آن ها است.

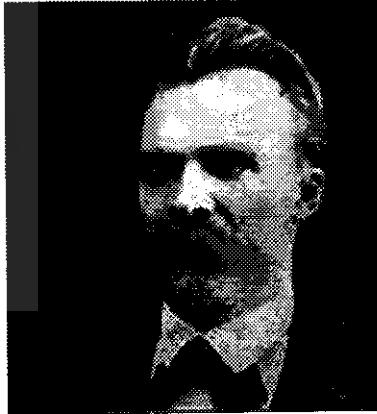
نیچه که قبلاً اندیشه ی «ابر انسان» را پیش کشیده بود در آخرین اثر خود «اکه هومو» به اندیشه ی «انسان» چنان که هست و آن چه می تواند شود، رسید.

در این تردیدی نیست که نیچه برخلاف برخی از تفسیرها اصولاً هرگز تمایلی به قدرت نداشت و هرگز نمی خواست یک «ابر انسان» به مفهوم لغوی کلمه باشد. یکی از عناصر مرکزی اندیشه ی نیچه طغیان علیه «اخلاق بره گي» است. اصولاً برای نیچه معنای خوب و بد و «بالا» و «پایین» به شکل سنتی خود مطرح نبود. او هرگز نه تنها در پی تقسیم بندی انسان ها به «انسان برتر» و «انسان بدتر» نبود بلکه ارزش هایی را که این گونه تقسیم بندی ها را می آفریدند و میان انسان ها دیوار می کشیدند به شدت زیر سوال می برد. برای نیچه خود انسان و زندگی او و چه گونه انسان شدن انسان، اهمیت مرکزی داشت.

نیچه به شدت تحت تأثیر باروخ اسپینوزا بود که شعارش این بود: «گریه نکن، نخند، بیندیش». اما خود به یکی از بزرگ ترین و مؤثرترین متفکران و فیلسوفان غرب تبدیل شد و امروزه به عنوان یکی از پنج متفکر بزرگ دنیا به شمار می رود. او ابتدا محقق زبان بود و کتاب انجیل را به زبان اصلی اش خوانده بود و در خانواده به شدت مذهبی با عمق روح و تربیت مذهبی آشنا یافته بود. نیچه تبدیل انسان به موجودی گناه کار را که باید از طریق طلب بخشش از پروردگار و «نیروهای بالایی» عفو شود، به شدت ضد انسانی می دانست. او بر این باور بود که دستگاه کلیسا و اندیشه ی گناه کاری و عفو و نیز زندگی پس از مرگ در حقیقت، زندگی و نیروی خلاقیت را از انسان گرفته و او را اسیر کرده است. این عین اخلاق برده گي و اسارت است که انسان مجبور شود در برابر قدرت حکام چه دینی و چه غیر دینی زانو زند و طلب عفو کند. نیچه در جایی در انتقاد شدید از مذهب و کتاب انجیل می گوید:

«هنگام به دست گرفتن کتاب انجیل، برای اجتناب از آلودگی باید دستکش به دست کرد.»

انتقاد نیچه از دین و فرهنگ و ارزش های حاکم بر جامعه چندی پس از مرگ وی مورد بازخوانی عمیق



و گسترده روشن فکران و اندیش مندان غرب قرار گرفت و تبدیل به روی کردی چنان فراگیر شد که مدرنیته بدون آن قادر به گشودن راه خویش به جلو نبود. جوهر اصلی انتقاد نیچه به این دریافت منجر می شود که در پشت ارزش ها و گفتن ها، انسان ها قرار دارند. لذا انسان باید خود را چنان که هست بشناسد و چیزی به نام شر مطلق و نیک مطلق وجود ندارد. انسان تنها از طریق باز شناخت و باز تعریف خود است که ارزش واقعی خود را می یابد. باز تعریفی که نه در سیستم ارزش گذاری نهادها و رسوم موجود، بلکه در فراسوی آن ها وجود دارد.

نیچه در کتاب «فراسوی نیک و بد» می نویسد: «هر چه می گذرد بر من بیش تر چنین می نماید که فیلسوف در مقام انسانی که ناگزیر از آن فردا و پس فردا است، خود را همواره با امروز خویش در ستیز یافته است، و می باید که بیاید. دشمن او همواره آرمان امروز بوده است.»

این سخن نیچه گوهر اندیشه ی انتقادی مدرن است. چرا که مدرن بودن به معنای نقد اوضاع کنونی است. از این منظر نیچه به عنوان گشاینده راه مدرنیته دشمن سنت های جزمی است و به جنگ با گذشته ها و نیز امروز می رود و در این پیکار دایمی با بقایای سنت ها و جزم های گذشته و امروز حتی از پذیرش آرمان های امروز نیز سرباز می زند. در چنین پیکاری است که نیچه در موقعیتی ناآرام قرار دارد و هم با سنت ها و باورهای کهنه می جنگد و هم با آن چه که به نظر اکثریت مردم درست می نماید.

زیرنویس

۱۰- نگاه کنید، نیچه در حالی به این رود بهاری و پر نشاط زندگی می بالد و آن را پیش گام تمام شادی ها می نامد که خودش در سرتاسر زندگی اش در درد، رنج و ناخوشی از یک سو و تعصب و واپس نگری خانواده اش روبه رو بوده است (م - ف)

Om moralens h, rstamning , Raben Prisma , ۱۹۹۴ , Nietzsche , Friedrich
Samlad skrifter , M , nsklighetm . alltf, Årm, nsligt , en bok f, Åk fria andar , Stockholm , Symposion , ۱۹۵۷ , Nietzsche , Friedrich
S , talade Zarathustra , Stockholm , Bonniers , ۱۹۸۰ , Nietzsche , Friedrich
London , SAGE . Publications . ۲۰۰۰ - ۱۹۴۵ European Modernity and Beyond- The Trajectory of European Societies . ۱۹۹۵ . Therborn , G

